

دانشنامه‌ای در نقد ادبی

● به‌تازگی چاپ دوم کتاب «دانشنامه نقد ادبی از افلاتون تا به امروز»، تالیف بهرام مقدادی در نشر چشمه منتشر شده است. از جمله ویژگی‌های این فرهنگ یکی هم این است که از بین اصطلاحات به‌کاررفته در آن، برخی کاملاً تخصصی‌اند و در سال‌های اخیر در نقد ادبی رایج شده‌اند و بسیاری از آنها را نیز نمی‌توان در یک فرهنگ معمولی اصطلاحات نقد ادبی پیدا کرد. این اثر در واقع فرهنگی است که کوشیده اطلاعاتی کافی درباره نقد ادبی، از افلاتون تا به امروز ارائه دهد. بهرام مقدادی استاد ادبیات انگلیسی دانشگاه تهران است که پیش از این آثار دیگری از جمله «شناختی از کافکا»، «تحلیل و زبیده شعر سهراب سپهری» و ترجمه «دفتر یادداشت‌های روزانه کافکا» توسط او به چاپ رسیده بودند. اما مقدادی «دانشنامه نقد ادبی‌اش را بر اساس سه دهه تدریس نقد ادبی در دوره کارشناسی ارشد ادبیات انگلیسی و کمیود منابع در این حوزه تدوین کرده است. البته تالیف دانشنامه نیازمند کاری گروهی است اما مقدادی در این کتاب بر اساس مواعی که برای نوشتن و چاپ آن وجود داشته، با عجله آن را به ناشر تحویل داده است و به همین دلیل این اثر در مقایسه با دانشنامه‌های دیگر اثری کم‌حجم به شمار می‌رود و جای بسیاری از مدخل‌ها در آن خالی است. مقدادی در پیشگفتاری که بر چاپ دوم کتاب نوشته، توضیحاتی درباره تفاوت فرهنگ نقد ادبی و فرهنگ واژگان زبان داده است که در بخشی از آن می‌خوانیم: «در یک فرهنگ نقد ادبی، لزومی ندارد که همه منتقدان و آرایشان ذکر شوند. هر روز در صحنه نقد ادبی منتقدی ظهور می‌کند و هیچ دانشنامه‌نویسی نمی‌تواند همه‌ها یا هر سال در دانشنامه تجدیدنظر کند و چیزی به آن بیفزاید. از سویی دیگر کدام ناشری حاضر است که سرمایه هنگفتی را صرف تجدیدنظر و به‌هم‌ریختن حروف کتاب کند؟ اگر بخواهیم دانشنامه‌های نقد ادبی را که در کشورهای غربی چاپ می‌شوند با هم مقایسه کنیم، می‌بینیم هیچ دانشنامه‌ای یافت نمی‌شود که



همه اصطلاحات و آرای همه منتقدان را در آن آورده باشند. معمولاً یک نفر یا استادان برجسته نقد ادبی همه دانشگاه‌های جهان مکاتبه می‌کند و از آنها می‌خواهد که هر کدام درباره منتقد مورد نظرشان و نظریه‌های نقد ادبی رایج مقاله‌ای بنویسند. آنگاه، پس از ویراستاری، مقاله‌ها به صورت الفبایی، روش‌ها، چهره‌های شناخته‌شده نقد ادبی جهان و اصطلاحات نقد ادبی را در دانشنامه‌اش مورد بحث قرار دهد.»
دانشنامه‌ای که مقدادی تالیف کرده، طیف گسترده‌ای از نظریه‌های ادبی را مورد بررسی قرار داده که شامل عقاید نظریه‌پردازان و اصطلاحات نقد ادبی است و برای هر کدام توضیحاتی داده شده است. برای مثال در همان ابتدای دانشنامه و در توضیح واژه «اپوری» آمده: «این واژه در اصل یونانی است و از علم بلاغت وارد نقد ادبی شده است. در یونان باستان از این واژه برای نوعی فن سخنرایی با صفت ادبی استفاده می‌شد که سخنگو یا سخنران، نمایشی، پرسش فلسفی غیرقابل حلی را مطرح می‌کرد.» بعد در ادامه توضیحاتی که درباره این واژه آمده، کاربرد واژه اپوریا در نقد ادبی کلاسیک و مدرن مورد اشاره قرار گرفته و نمونه‌هایی هم از اپوریا کلاسیک و مدرن آورده شده است. مثال اپوریا کلاسیک از تک‌گویی مشهور هملت، «بودن یا نبودن» آمده است. به این ترتیب، توضیحاتی که درباره این واژه در دانشنامه آمده به روشنی و نسبتاً با تفصیل معنا و کاربرد آن را روشن کرده است. اگرچه در هر رشته‌ای، واژگان و اصطلاحات تخصصی با گذر زمان گه‌گاه و مستعمل می‌شوند اما به اعتقاد مقدادی تا زمانی که نقد ادبی به‌عنوان رشته‌ای دانشگاهی وجود داشته باشد این واژگان وجود داشته و مورد استفاده قرار خواهند گرفت.

مقدادی به جز کمبود دانشنامه‌ای اینچنین در حوزه نقد ادبی، هدف دیگر تالیف این کتاب را دادن جنبه علمی به ادبیات دانسته است. جنبه‌ای که برخلاف نگاه تفننی به ادبیات است چراکه به اعتقاد مقدادی، «ادبیات و به ویژه، نقد ادبی، یک رشته دانشگاهی است و بدون آگاهی داشتن از علوم انسانی چون روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، فلسفه، اسطوره‌شناسی، زبان‌شناسی و غیره نمی‌توان آن را به طور جدی مورد مطالعه و بررسی و پژوهش قرار داد.»
مقدادی در پایان پیشگفتار چاپ اول کتاب، به مسأله‌ای اشاره کرده که فقدان آن سال‌هاست در دانشگاه‌های ما وجود دارد و آن ضرورت تولید اندیشه در حوزه ادبیات و نقد ادبی دانشگاهی است؛ و نیز به کار بستن نظریه‌های ادبی در نقد داستان، نمایشنامه و شعر و به‌ویژه به کار بستن نظریه‌های جدید ادبی بر ادبیات فارسی».
مقدادی اینها را در حوزه کاری استادان رشته ادبیات دانسته اما دقیقاً این همان چیزی است که در این سال‌ها به ندرت در دانشکده‌های ادبیات ما اتفاق افتاده و به جز تک‌توک موردی نمی‌توان از جریانی در این حوزه نام برد.

مرور



● **سه داستان اول مجموعه «موبایل»**، به لحاظ سبک و تکنیک، با داستان‌های بخش‌های بعدی متفاوت است. بیشتر شبیه قصه‌های آمریکایی و به‌ویژه کار‌های **ریموند کارور** است. اما از جایی به‌بعد یعنی از بخش دوم کتاب، سبک نویسنده عوض شده. فاصله بین نوشته‌شدن داستان‌های هر یک از بخش‌های مجموعه چقدر است؟ داستان‌ها در زمان‌های مختلف نوشته شده‌اند. همین داستان‌های مورد اشاره تو، به گفته خود شولتسه، هم‌زمان با دومین اثر منتشرشده شولتسه نوشته شده‌اند. رمانی است به‌نام «داستان‌های ساده» که حتی اسم آلمانی‌اش هم به انگلیسی آمده: Simple Storys. از همین عنوان شاید بتوان تأثیر ادبیات آمریکایی را متوجه شد. خودش هم جایی گفته که در زمان نوشتن این رمان با آثار کارور آشنا می‌شود و به کشف و شهودی می‌رسد. بعداً می‌گوییم. به‌رحال داستان‌ها در مقاطع مختلف نوشته شده‌اند. چند داستان را ظاهراً هم‌زمان با رمان معروفش درباره اتحاد دو آلمان نوشته: رمان «زندگی‌های جدید» که سال ۲۰۰۵ منتشر شد. به گفته خودش در فاصله‌نوشتن داستان‌ها روند اقتصادی آلمان بعد از اتحاد شتاب و مسیر دیگری گرفته بود و شولتسه هم تغییراتی در ایده‌هایش برای داستان‌ها داده است. به‌رحال از قرار اظهارات خودش داستان‌ها در فاصله‌ای چندساله نوشته شده‌اند.

● **کلا تقسیم‌بندی داستان‌ها به سه بخش بر چه اساسی بوده؟**

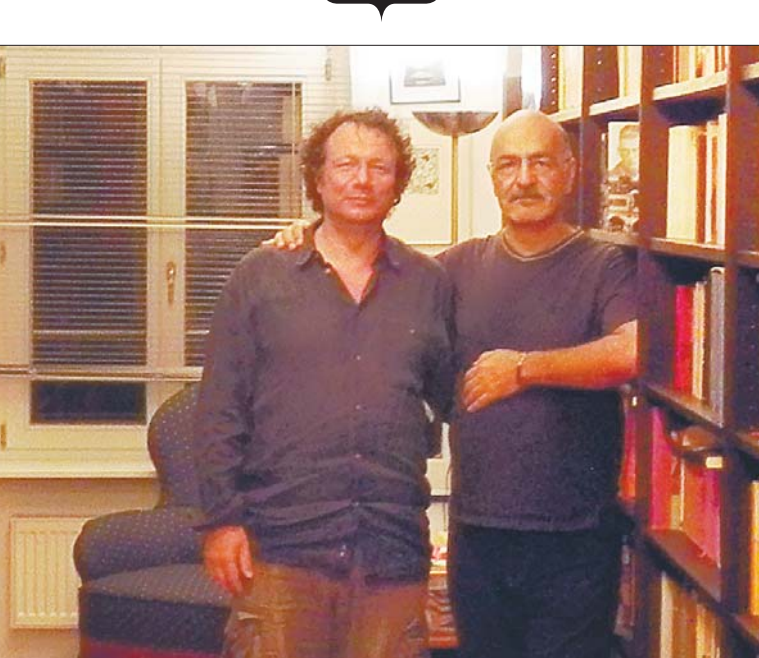
تقسیم‌بندی خود شولتسه است در کتاب اصلی. کتاب اصلی مجموعه ۱۳ داستان است. یکی را که می‌دانستم برای میزها زیادی است، اصلاً ترجمه نکردم. به خود نویسنده هم گفتم و کمی حرصش گرفت. اما خب متأسفانه با اوضاع و بازار کتاب ما آشنایی دارند. نمی‌دانم تقسیم‌بندی بر چه اساس بوده؟

● **شولتسه خودش در آن بخش از سخنرانی‌اش که مربوط به این مجموعه است و شما آن را در مقدمه کتاب آورده‌اید، توضیحی می‌دهد درباره تناقضی میان کتاب در عنوان کتاب هست: «موبایل»**، داستان‌هایی در **سبک‌وسایق گذشته**، در این عنوان، به گفته خود شولتسه گذشته در کنار یک پدیده نو که همان **موبایل** است قرار می‌گیرد. **سبک داستان‌ها هم به‌جز آن سه داستان اول، خیلی مبتنی بر سنت شفاهی قصه‌گویی و روایتگری است و جالب اینکه شولتسه جایی از همان سخنرانی می‌داند، درسرفشی بود و «دکامرون» و اینکه در یکی از قصه‌ها به عمد به این دو کتاب اشاره کرده، حرف می‌زند.** اگر بخواهیم **شولتسه را به سنتی در خود ادبیات آلمان وصل کنیم**، او را ادامه **کدام سنت می‌توان به‌شمار آورد؟**

یک سخنرانی دارد که در آن درباره نویسنده‌شدنش و تأثیرهایش صحبت کرده. می‌گوید از نوجوانی مفضل و مرتب یادداشت‌های روزانه می‌نوشته. بعد علاقه زیادی به تئاتر داشته و دراماتورژ شده. بعد با دوستانش روزنامه‌ای تأسیس کرده. بعد از طرف شرقی به‌عنوان ژورنالیست به سنت‌پترزبورگ رفته که آنجا داستان‌نویسی را شروع می‌کند. یعنی نوشتنش ریشه در گذشته‌ای تئاتری و گزارش‌نویسی دارد. ساده و موج‌نویسی. بعد باز در همان سخنرانی می‌گوید (نقل به معنی می‌کنم) یک خواننده حرفه‌ای است و نمی‌تواند زندگی بدون کتاب و خولدن را مجسم کند. من کتابخانه شخصی‌اش را دیدم. عالی. کسی هم که زیاد می‌خواند خب تحت‌تأثیر قرار می‌گیرد. در همین مقدمه که برای کتاب آوردم می‌گوید که هنگام نوشتن داستان‌های «موبایل» طوری بود که انگار بخوانم داستان‌نویسی را از نو شروع کنم اجازه بده نقل‌قول‌هایی از همان سخنرانی‌اش بیآورم. حدوداً مشخص می‌شود که چه سبکی دارد. شاید نشود با معیار سنت داستان‌نویسی آلمانی‌هاستجیدش می‌گوید:

«رمان هسه تکلم می‌داد و تعالی می‌بخشید. کافکا گیج‌م می‌کرد. توماس مان را می‌خواندم و نمی‌فهمید چه می‌خواهد به خواننده بگوید. لئوئارد فرانک بیان روشنی داشت. همینگوی را می‌خواندم و برای دومین‌بار دلم می‌خواست نویسنده شوم. بزرگ‌ترین رویایم شده بود اینکه از خیابان آدئون، سرد و زیر شلاقِ بادها، بروم کنار بخاری بزرگ سیلویا بیچ، یا در پاییز وقتی چراغ‌های پارک لوکزمبورگ خاموش می‌شوند از میان باغ‌ها بروم خیابان فلور و بروم پیش گرت‌دوست‌آستاین».

ادبیات



گفت‌وگو با محمود حسینی‌زاد به‌مناسبت ترجمه «موبایل» از اینگو شولتسه و «آقای آدامسون» از اورس ویدمر:

باید از مرز خودمان رد شویم

علی شروقی

این‌روزها دو ترجمه از محمود حسینی‌زاد از طرف نشر افق منتشر شده است. یکی مجموعه داستانی به نام «موبایل» داستان‌هایی در سبک‌وسایق گذشته، از اینگو شولتسه، نویسنده آلمانی و دیگری رمانی کوتاه با عنوان «آقای آدامسون» از اورس ویدمر، نویسنده سوییسی. اینگو شولتسه پیش از این با دو داستان کوتاه که با ترجمه حسینی‌زاد در مجموعه «آسمان خیس» چاپ شده بود به خواننده فارسی‌زبان معرفی شده بود و چندسال پیش هم سفری به ایران داشت. اتحاد دو آلمان و برداشتن دیوار برلین و پیامدهای اقتصادی و اجتماعی این واقعه یکی از درونمایه‌های تکرارشونده در داستان‌های شولتسه است؛ داستان‌هایی که در آنها جامعه‌از خلال روابط آدم‌ها و سرگذشت آنها واکاوی می‌شود. داستان‌های مجموعه موبایل، چنانکه حسینی‌زاد نیز در گفت‌وگوی پیش‌رو اشاره می‌کند در دوره‌های زمانی مختلف نوشته شده‌اند. کتاب در سه‌بخش تنظیم شده است. در داستان‌های بخش اول، می‌توان تأثیر نویسنده‌گان آمریکایی و به‌ویژه ریموند کارور را دید. اما از بخش دوم به‌بعد با داستان‌هایی متفاوت تر روبه‌رو هستیم که در بسیاری از آنها، راوی مانند خود شولتسه نویسنده است. با این‌همه شولتسه خاطر نوپوسی نمی‌کند. شیوه نوشته‌های او مبتنی بر سنت روایتگری است؛ روایتگری، بدون پیچیدگی‌های تکنیکی و بازی‌های فرمی. در قصه‌های شولتسه نه شگردهای پیچیده داستان‌نویسی که خود داستان و موضوع آن است که خواننده را درگیر می‌کند. ضمن اینکه شولتسه نویسنده‌ای است که در داستان‌گویی کم نمی‌آورد و در بعضی از داستان‌های همین مجموعه می‌بینیم که در دل یک داستان، چندین داستان فرعی روایت آورده است. مثل داستان «شبی پیش بوریس» که سنت شفاهی داستان‌گویی «گرهمی» را نداعی می‌کند. عده‌ای دورهم جمع شده‌اند و برای هم داستان می‌گویند و بی‌دلیل نیست اشاره خود شولتسه به «دکامرون» بوکاچیو وقتی در آن بخش از سخنرانی‌اش که به این کتاب مربوط است و در مقدمه ترجمه فارسی آمده از این قصه حرف می‌زند و از ربط آن با دکامرون و هزارویکشب. اما اورس ویدمر، نویسنده دیگری که اخیراً کتابش با ترجمه حسینی‌زاد منتشر شده، اولین‌بار است که به خواننده فارسی‌زبان معرفی می‌شود. «آقای آدامسون»، رمانی است با عناصر فانتزی و طنز و خیال‌پردازی و در عین حال ریشه‌دار در واقعیت‌های عینی و اجتماعی. رمان با جشن تولد ۹۴سالگی راوی آغاز می‌شود و با کودکی راوی و داستان روایت‌رویی‌اش با آقای آدامسون ادامه می‌یابد؛ داستانی که راوی آن را ضبط می‌کند تا نوه‌اش در آینده آن را بشنود. مرگ و حضور اشباح در لابه‌لای زندگان یکی از مضامین معوری رمان آقای آدامسون است و چنانکه حسینی‌زاد اشاره می‌کند ویدمر در این رمان مرگ را «خودمانی» و «ملموس» کرده است. حسینی‌زاد در ترجمه این رمان، از امکانات زبان محاوره استفاده کرده است و خودش در این‌باره می‌گوید: «کتاب را درواقع سه‌بار ترجمه کردم. یک‌بار به فارسی به‌اصطلاح معیار که دیدم چیز بی‌مزه‌ای شد. بعد که با خود ویدمر صحبت کردم، به فارسی محاوره‌ای که دیدم زیاد شد. بعد همین ترجمه که محاوره‌است اما نه خیلی شکسته.» او همان‌طور که در مصاحبه پیش‌رو خواهید خواند شولتسه و ویدمر را نویسندگانی روایتگر می‌داند و می‌گوید این دو نویسنده، نویسنده‌هایی هستند که در کارهایشان «ادا و اصول‌های تکنیکی» ندارند. گفت‌وگو با محمود حسینی‌زاد را درباره «موبایل» و «آقای آدامسون» می‌خوانید.

جای دیگری می‌گوید(در آخرین هفته‌های توقف در روسیه- طرح اولین داستانم را نوشتم. به آلمان که برگشتم ادامه دادم. داستان دوم کاملاً متفاوت شد. شروع کردم به خواندن نویسنده‌های روس: بلی، سوروکی، پوشکین، لرماتف، ماندلستام، ماملی‌یف، گوگل، داستایوسکی، پرگوف، شلین‌کیوف، کلورین، روبینستاین، مایاکوفسکی، سوسچنکو، بروتسکی، یسینین و دیگران. داستان‌های مذهبی روس، هر کتاب انگیزه‌ای می‌داد، درسرفشی بود و من را به سمت زبانی راهنمایی می‌کرد که فرصت به من می‌داد تا چیز قابل پیدا کنم. از این کتاب‌ها سبک، مؤتلف، جمله‌های منفردی می‌گرفتم و حتی سعی می‌کردم تا آنها را بازنویسی کنم»

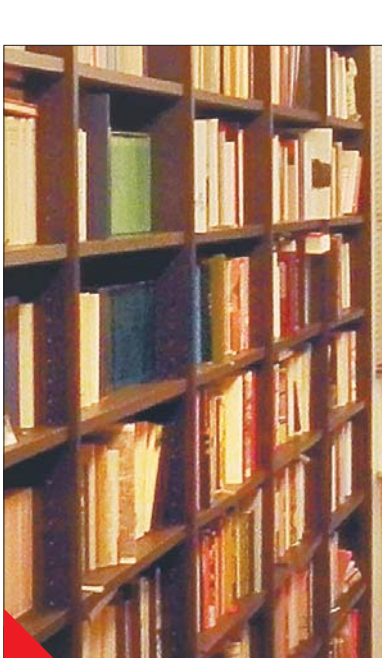
جایی دیگر می‌گوید: «تصادفی بود که بعد از اولین داستانم را نوشتم، به آلمان که برگشتم -ساده- کتاب‌های کارور را خواندم. یک‌دفعه لحنی در گوشم طنین انداخت. با این لحن می‌توانستم حضور خودم در اینجا - آلمان- را بیان کنم. یعنی سعی کردم تا سبک آندرسون، همینگوی و کارور را برای الیات‌های تعریف زبان آلمان بعد از سال ۱۹۸۹ (اتحاد دو آلمان) به کار ببرم.»

برای من شولتسه یک روایتگر است. نه مثل بعضی از نویسنده‌های آلمانی‌زبان از قدرت پیچیده‌نویسی زبان آلمانی استفاده می‌کند، نه مثل بعضی‌ها نگاهی به فلسفه دارد. روایت می‌کند. گوتتر گراس در موردش گفته یک روایتگر بزرگ.

● **شولتسه می‌گوید داستان «شبی پیش بوریس» در این مجموعه اشاراتی است به دکامرون بوکاچیو و شهزاده هزارویکشب.** در این قصه، عده‌ای دورهم جمع شده‌اند و هر کدام قصای تعریف می‌کنند. مثل دکامرون که آن‌هم مبتنی بر دورهم‌جمع‌شدن آدم‌ها و برای‌هم‌قصه‌گفتن است. خب همین برداشت تو تأییدی است به همان عقیده که واقعا‌قصه‌گو است.

● **راوی بسیاری از داستان‌های کتاب، مثل خود شولتسه نویسنده است. شما هم در یادداشتی که اول کتاب نوشته‌اید به این موضوع اشاره کرده‌اید و به اینکه شولتسه در این داستان‌ها «شخصیت‌های متعددی از خودش به دست می‌دهد،» آیا شباهت این روایان نویسنده با خود شولتسه فقط در نویسنده‌بودنشان است یا شولتسه تجربه‌های شخصی واقعی خودش را هم وارد قصه‌ها کرده؟**

تجربه‌هایهم هست. یک‌بار در حین ترجمه «موبایل» با هم ناهار می‌خوردیم و همین را پرسیدم. یعنی



محمود حسینی‌زاد و اینگو شولتسه در کتابخانه شخصی شولتسه.

این یکی از داستان‌هایی است که هدفش نشان‌دادن دگرگونی وضع اقتصادی بعد از اتحاد دو آلمان است. پس‌زمینه رواقع استفاده از موقعیت‌های مادی است. روی این پس‌زمینه حالا دو داستان عشقی سوار شده؛ عشق‌هایی به‌نظم سرد و ناشیانه و در عین حال حساب شده. چند داستان کتاب فوق‌العاده است. «شبی پیش بوریس»، «بلیشوی شب سال نو»، «او یک داستان دیگر» و «پیشامدی در قاهره». این داستان «بلیشوی شب سال نو» متأسفانه کمی دچار ممیزی شد. اگر ممیزهایمان این سطح آگاهی را داشتند و می‌دانستند نویسنده‌های بزرگ ادبیات خلق می‌کنند نه پورنوگرافی، آن وقت شاید از این داستان لذت بیشتر می‌بردی. چند صحنه دارد که در کمال سردی و بی‌تفاوتی از لذت جسمی صحبت می‌کند و شخصیت پروتاگونیست‌ها را خیلی خوب نشان می‌دهد.

● **از دید خود شما، وجه تمایز شولتسه با دیگر نویسندگان آلمانی جدید که کارهایشان را ترجمه کرده‌اید چیست؟**

اول روایتگری مطلق. دوم مسسولیت اجتماعی و سیاسی زیاد. در داستان‌ها، سوم نوشتن از خود بدون غلتیدن به خاطر نویسی. چهارم زلال نویسی، نثر شفاف و بدون ابهام ظاهری. بیخود نیست که چندسال پیش نیویورکر او را به‌عنوان یکی از امیدهای ادبیات اروپا انتخاب کرد، یا گوتتر گراس درباره‌اش می‌گوید روایتگر بزرگی است. به خیلی از کشورها برای داستان‌خوانی و سخنرانی دعوت می‌کند. می‌دانی که دوسال پیش به ایران هم آمده بود. مسولیت‌های متعددی در انجمن‌ها و اتحادیه‌های ادبی دارد و شاید همین هم نشانه‌ای باشد از جایگاهش در ادبیات امروز آلمان.

● **یک نکته که شما هم در همان یادداشت اول کتاب و هم در همین گفت‌وگو به آن اشاره کردید، مساله آلمان شرقی و آلمان غربی و فروپاشی کمونیسم و برداشتن دیوار در داستان‌های شولتسه است. به نظر می‌رسد شولتسه این نگاه را ندارد که با برداشتن دیوار دیگر تمام مشکلات حل شده. نه‌اینکه طرف‌دار وضعیت سابق باشد. اما نگاه بسکوبه به قضیه ندارد و آلمان بدون دیوار را بهشت برین نمی‌داند.**

یک مصاحبه دارد با تلویزیون آلمان که اتفاقاً اولین سوال مجری هم همین است. شولتسه جواب می‌دهد (نقل به معنی می‌کنم) دلم برای آلمان شرقی تنگ نشده، اما خیلی چیزها هست که باید گفته شود. چندین رمان و داستان در این‌باره دارد. وقتی آنها را می‌خوانیم حدوداً به این نتیجه می‌رسیم که مخالف اتحادنیست، برعکس. اما روند اتحاد در زمینه‌های مختلف شاکی است، به آنها انتقاد دارد. فقط هم به آلمان محدود نیست. در داستان‌های (نقل به معنی می‌کنم) دلم برای آلمان شرقی تنگ نشده، اما خیلی چیزها هست که باید گفته شود. چندین رمان و داستان در این‌باره دارد. وقتی آنها را می‌خوانیم حدوداً به این نتیجه می‌رسیم که مخالف اتحادنیست، برعکس. اما روند اتحاد در زمینه‌های مختلف شاکی است، به آنها انتقاد دارد. فقط هم به آلمان محدود نیست. در داستان‌های «موبایل»، «کلکته»، «اینکه ادبیات نیست یا کشف و شهود عصر یکشنه»، «بولرو برلین» و… رفتار آلمانی‌ها شرق و غرب بعد از اتحاد را توصیف می‌کند. در «بولرو برلین» جنون بسازوفروشی و خرید بناهای ارزان بعد از اتحاد را می‌گوید و الی آخر. در همین مجموعه هم می‌بینیم که از استونی و مجارستان هم می‌گوید، آلمانی‌ها را به ایتالیا و نیویورک و قاهره هم می‌برد.

● **غیراز شولتسه دیگر کدام نویسندگان معاصر آلمان به اتحاد اتحاد دو آلمان پرداخته‌اند؟**

خیلی زیاد. من یک‌بار در یکی از جلسه‌های داستان‌خوانی‌ام در آلمان گفتم که من پیش‌تر‌ها از اینکه ادبیات آلمان مدام با جنگ جهانی دوم و می‌رود داخلور بودم و حالا شده دیوار و اتحاد. خیلی زیاد. حتی اصطلاح «وستالژی» بر قیاس «نوستالژی» باب شده. یعنی مثلاً دلنتگی برای شرق. قابل ذکر کم هست که مساله خیلی مهمی بوده و هست پرایشان. هنوز شما تفاوت‌ها را می‌بینید. هنوز هم «شرق» هست و «غرب».

خیلی زیاد در این‌باره می‌نویسند. نویسنده‌هایی که شاید در ایران هم معروف باشند مثل گوتتر گراس، اووه تیم، فولکر براون، توماس بروسیگ، اشتفان هایم، همه رمان یا رمان‌هایی درباره اتحاد دو آلمان یا اوضاع دو آلمان در گذشته دارند. رمان «برج» نوشته اووه تله کامب که سال ۲۰۰۸ نوشته و برنده جایزه کتاب سال آلمان شد، آنقدر معروف شد که توره‌ای بازدید از مکان‌های رمان برج در شهر درسندن راه‌اندازی شد. قابل ذکر کم هست. مثل همان جریان نازی‌ها و جنگ دوم و برچیدن بساط نازی‌ها. جدایی و اتحاد مجدد برای آلمانی‌ها اهمیت داشته و دارد.

ادامه در صفحه ۱۰

عطف کتاب

داستان دو غول

● «ولگرد قهرمان است»، رمانی است از جووانی آرپینو، نویسنده معاصر ایتالیایی که با ترجمه اثمار موسوی‌نیا از طرف انتشارات نگاه منتشر شده است. «ولگرد قهرمان است» نخستین رمانی است که از آرپینو به زبان فارسی منتشر شده است. آرپینو نویسنده، منتقد و روزنامه‌نگاری است که چنان‌که در یادداشت مترجم بر ترجمه فارسی این رمان می‌خوانیم «دوست داشت خود را فرزند فلور یا داستایفسکی بداند، اما این را بیشتر با بی‌اعتمادی ابراز می‌کرد تا اطمینان خاطر». همچنین در یادداشت مترجم درباره سبک و درونمایه رمان ولگرد قهرمان است آمده است: «رمان ولگرد قهرمان است در فضای ادبی ایتالیا یک ضدجریان به شمار می‌آید. آرپینو در این رمان بعدی استثنایی از انسان -قهرمان و انسان- پیام‌آور را که حامل تغییر و تحول است به تصویر می‌کشد. رمان ولگرد قهرمان است با حال و هوایی گروتسک و تخیلی تا حدی به تمثیل و شعر نزدیک می‌شود؛ شعری که بر زوال و ویرانی شهادت می‌دهد و می‌کوشد با آن مقابله کند. رمان، ماجرای دو غول است که در حومه کلاتشهری زندگی می‌کنند. جووانی، قهرمان پرسرزن رمان مثل قهرمان رمان ابله داستایفسکی با نگاه معصوم و ساده خود شاهد دنیایی رو به زوال است و سعی می‌کند حتی به‌رغم قربانی کردن خود تغییری در این دنیا ایجاد کند» در ادامه برشی از این رمان را می‌خوانید:
بعد از توفان، هوا مرطوب‌تر و سنگین‌تر شده بود و شلاق صاعدا و انفجارهای تازه در دور و بر آسمان مه‌گرفته فرود می‌آمد. با این همه درخت عظیم افرا و درخت عظیم چنار باغ ملی انگار شاخ و برگ درهم پیچیده‌شان را گسترده بودند و با شادی پرشکوهی نفس می‌کشیدند. انگار از آن شوک الکتریکی و تنفس مصنوعی با اکسیژن لذت می‌بردند. اما آن ذرات اکسیژن به محض لمس زمین به بخارات مسموم قیرلندوم و ماسه گندآلود اجزای تبدیل می‌شدند. کالی بود از در بزرگ آهنی رد نشوی و روی هفتمین یاهشتمین نیمکت‌بنشینی، تانمایش حبرتناگیز آن شاخه‌های کهنسال را درست روبه‌روتر ببینی که هربار به چشم هر کس همچون هدیه‌ای غرب می‌رسیند. آن شاخه‌های در هم مثل مهره‌ها، بازوها و مفضل‌های اغضای بدنی بودند و فقط خوشان می‌دانستند چطور سایه و نور را با هم قسمت کنند. درخت افرا و چنار خیلی به هم نزدیک بودند، اما شاخه‌های درهم پیچیده‌شان همچنان آزاد و جدا از هم باقی مانده بود. اولونا چند تَره سبز را با دستمالش خشک کرد. ساکت نشسته بودند و با دهان باز هوای تازه را تنفس می‌کردند؛ شاید هم داشتند دو بطری از نوشابه معروف کافه من را سر می‌کشیدند. زن گفت: این ساعت هیچ آمیزه‌ای‌پاش به اینجا نمی‌رسد. خدا می‌داند چرا. مرد جوایش را داد، اما با بی‌توجهی و حواس‌پرتی: همه خزیده‌اند توی لامه‌اشان. چپیده‌اند توی سوراخ‌هاشان. کله‌هاشان ولقا پوک است. اولونا با او مصدا شد آدم‌های بیچاره.»



● **ولگرد قهرمان است**
جووانی آرپینو
ترجمه اثمار موسوی نیا
نشر نگاه
چاپ اول: ۱۳۹۳

اسطوره‌تولستوی

لئو تولستوی، هفتمین شخصیت مشهوری است که در مجموعه «بزرگان اندیشه و هنر» که چندی است از طرف انتشارات کتاب پارسه منتشر می‌شود، به او پرداخته شده است. چنان‌که دکتر سعید فیروزآبادی، دبیر این مجموعه، در سرآغاز کتاب توضیح می‌دهد «متون اصلی این مجموعه کتاب‌های انتشارات روللت آلمان است که با عنوان تکنگرایی‌های روزورو می‌شود»، کتاب «لئو تولستوی» از مجموعه بزرگان اندیشه و هنر را یانکو لاورین نوشته و مترجم آن زهرا سالمی است. کتاب در هشت فصل تنظیم شده است. «سال‌های نخستین زندگی تولستوی، تلاش‌ها و مبارزات»، «بررسی کلی نخستین آثار ادبی»، «سفرها، تعلیم و تربیت و ادبیات»، «ازواج، جنگ و صلح، آن‌کارنیتا»، «از بحران تا سسولات کوروتیر»، «هنر چیست؟ رستاخیز و دیگر آثار»، «تولستوی و سوفیا آندریونا»، «قرار و مرگ تولستوی» عنوان فصل‌های کتاب است. در پایان کتاب هم «گاهشمار زندگی تولستوی»، «تولستوی از زبان دیگران» و کتاب‌شناسی تولستوی به زبان فارسی» درج شده است. کتاب همچنین شامل تصاویری از تولستوی، خانواده و محیط زندگی اوست. نویسنده در آغاز کتاب از دشواری برداشتن هاله اساطیری که گرد شخصیت واقعی تولستوی را گرفته سخن می‌گوید و از اینکه این هاله، شخصیت تولستوی را در ابهام فرومی‌برد. لاورین می‌نویسد: «کتاب‌های مربوط به تولستوی، به تنهایی می‌توانند کتابخانه‌ای را پر کنند و این امر، دلایل خوبی دارد؛ مدتها‌بود -از زمان ولتر و گوته- که هیچ نویسنده‌ای همتای او وجود نداشت. اما در حالی که بیشتر آثار ادبی او در زمره شاهکارهای بی‌چون و چرا قرار گرفتند، شخصیت وی مانند همیشه، مبهم باقی ماند. اسطوره‌ای که در سراسر زندگی‌اش، از شخصیتش ساخته شده بود، همچنان زنده است. او با چنان سختی زندگی کرد که گاهی اوقات این سختی، حتی ماهیت و موجودیت تولستوی را در ابهام فرومی‌برد. از این‌رو نخست، باید زندگینامه‌ای از او نوشته شود که تولستوی انسان و هنرمند را از تولستوی در قالب اسطوره متمایز کند»



● **لئو تولستوی**
یانکو لاورین
ترجمه زهرا سالمی
نشر کتاب پارسه
چاپ اول: ۱۳۹۲